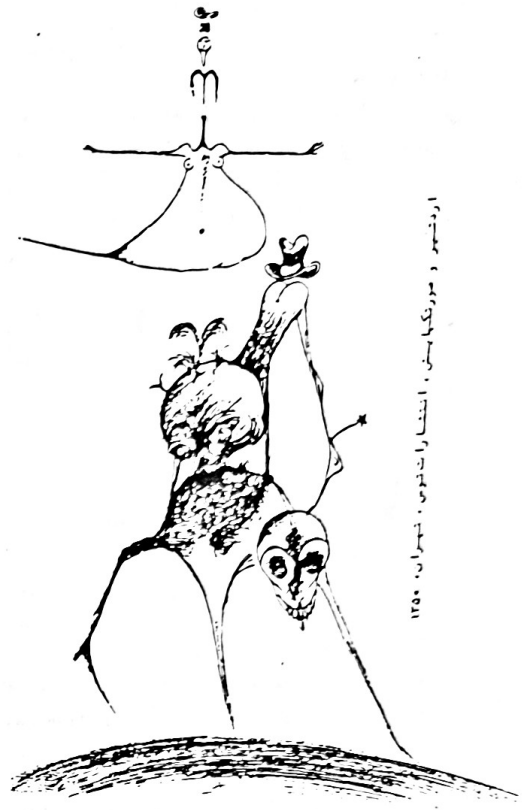




سنگ محاک

ماريو واراگاس یوسا
ترجمه: ح- بهداد

مورخ آمریکایی خانم گرتود هیمیل فارب (۱) در مجموعه مقالات جدل آمیز که با نام «درباره‌ی نگاهی به انحطاط» (۲) انتشار داده به نقد فرهنگ پسا مدرن و از جمله نظریه‌ی ساختارگرایی (۳) میشل فوکو (۴) و تئوری تجزیه‌ی تحلیلی (۵) (متن) ژاک دریدا (۶) و پاول دمان (۷) پرداخته و آنرا در قیاس با مکاتب ادبی کلاسیک و نقد تاریخی تهمی مایه خوانده است.

کتاب فوق همچنین ادای احترامی است به آقای لیونل تریلینگ (۸) نویسنده‌ی کتاب «تخیل آزاد» (۹) و بسیاری مقالات دیگر درباره‌ی فرهنگ اندیشه‌های تریلینگ در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم تأثیر گسترده و چشمگیری بر روشنفکران و پژوهندگان اروپایی و آمریکایی برجای گذاشت، لیکن امروز کمتر کسی از او یاد می‌کند و آثار او نیز بندرت خوانده می‌شود. تریلینگ در عرصه‌ی اقتصادی گرایش سوسیال دموکراتیک داشت، اما در گستره‌ی سیاسی لیبرال بود و پیوسته از نرمش و روا داری به عنوان برترین فضیلت انسانی و از قانون به مثابه‌ی ابزار اجرای عدالت یاد می‌کرد. او ایده‌های نو را، به ویژه در عرصه‌ی فرهنگی، موتور پیشرفت و تعالی می‌دانست و بر این باور بود که آثار بزرگ ادبی زندگی را غنا و معنای بیشتری بخشیده‌اند، بر انسانیت انسان افزوده‌اند و ستون‌های تمدن بشری را پدید آورده‌اند.

این باورها اما برای انسانی با اندیشه‌های پسا مدرن چنان سطحی و ساده لوحانه می‌نماید که

نباید برای پاسخگویی به آنها وقت خود را هدر داد. به نظر خانم هیمیل فارب میان نسل لیونل تریلینگ و نسل فوکو یا دریدا به رغم فاصله‌ی زمانی اندک، دره‌ی گذرناپذیر حائل است. به باور تریلینگ تاریخ انسان تاریخی خود ویژه، آگاهی یک روند پیوسته و پیشرفت یک واقعیت مشهود است. او همچنین بر آن است که ادبیات به مثابه‌ی برآمد نیروی تخیل، ریشه در تاریخ دارد و بر هنجارهای اخلاقی انسان تأثیر می‌نهد. فوکو و دریدا اما مفاهیمی همچون واقعیت، هنجار و ارزش را چنان نسبی کرده‌اند که خیالی و پندارین به نظر می‌رسند. آنها تراژمندی و هم‌ارزی فرهنگ‌ها را مطرح کرده و از آن به عنوان اصلی بدیهی و تردیدناپذیر سخن می‌گویند. آنها پیوند ادبیات را با واقعیت بریده و آن را به جهان مجرد و مستقل متن‌ها تبعید کرده‌اند، جهانی که با تجارب انسانی بیگانه است و سنجه‌های آن تنها خود متن‌ها هستند.

من با همه‌ی اجزای نقد نفی آمیز خانم هیمیل فارب درباره‌ی فوکو موافق نیستم. در واقع گرچه می‌توان فوکو را بخاطر پاره‌ای از نظریاتش مثلاً آنجا که زبان را حامل ساخت‌های قدرت می‌داند (براساس این نظریه زبان حامل واژه‌ها و اندیشه‌هایی است که به گروه‌های فرادست جامعه برتری و تفوق می‌بخشند) به گزافگی و برهانبافی متهم کرد، لیکن در عین حال نباید از حق گذشت که اندیشه‌ها و نگرش‌های او بود که تجارب حاشیه‌ای مشخصی همچون روایت جنسی، سرکوب‌های (نامری) اجتماعی، دیوانگی و... را وارد پرسمانهای ذهنی جامعه کرد و به آنها ارزش پژوهش بخشید.

با این همه انتقاد خانم هیمیل فارب درباره‌ی اثرات زیانبار تجزیه‌ی تحلیلی (متن) برگستره علوم انسانی روا و به حق می‌نماید. تلاش هواداران نظریه‌ی فوق امروز به آنجا منتهی شده که دیگر برای مثال سخن گفتن از علوم انسانی یاوه و بی‌معنا به نظر می‌رسد.

من هربار که به خواندن نشر گنگ و بر ابهام نوشتاری تحلیلی از دریدا درباره‌ی ادبیات و یا فلسفه می‌پردازم احساس می‌کنم که فقط وقت خود را به هدر می‌دهم، البته من اصلاً معتقد نیستم که هر متن انتقادی باید آگاهی‌بخش باشد، بلکه تنها هیجان انگیزی و لذتبخشی یک متن نیز مرا بسنده می‌کند. منتها با خواندن هر مقاله‌ای از دریدا این سؤال در ذهنم نقش می‌بندد که به چه دلیل باید از روزن نظریه‌ی تجزیه‌ی تحلیلی به ادبیات نگریست و آن را تا حد متن‌هایی مجرد، در خود و فاقد هرگونه پیوند با واقعیت خارجی فرو کاست، متن‌هایی که نه می‌توان به ارزیابی آنها نشست و نه می‌توان پیوندهای درونی آنها با روندهای اجتماعی را باز نمود.

و به راستی چه سود از این آموزش فشرده، از این فن معانی کهن‌گرایانه و از این تبارشناسی کوشای زبان که متنی را به متن دیگر نزدیک و یا دور می‌سازد تا آن تأویل‌هایی را پدید آورد که به زندگی در خلا مانده‌اند؟ این شیوه‌ی نقد پیشاپیش ادبیات را ماهیتاً فاقد هرگونه قدرت تأثیرپذیری و یا تأثیرگذاری از و بر زندگی اعلام می‌کند، آن را از بازتا بدهندگی مسائل و دشواری‌های انسانی بری می‌داند و سپس به بررسی سلاطین و پرافاده‌ی یکایک واژه‌ها می‌پردازد. نیک پیداست که چنین نقدی از اساس نادرست و برخاست.

علمای قرون وسطا به هنگام بالا گرفتن جدل بر

سر جنسیت فرشتگان هیچ لحظه‌ای را برای بحث کردن از دست نمی‌دادند. این حرف گرچه تکرار یک امر بدیهی است لیکن برای آنها سنوآل فوق با مسائل جدی‌تری همچون آموزیدگی و یا لعنت شدگی ابدی (خودشان) از سوی خداوند گره می‌خورد. اما تجزیه و تکه‌پاره کردن اجزای یک متن ادبی، آن هم از سوی کسانی که آن متن را در بهترین حالت عاری از ارزش و فاقد هرگونه معنا و آموزه‌ای می‌دانند، چیزی نیست جز تبدیل کردن نقد ادبی به نوعی خود ارضایی جنسی بی‌لذت و خستگی آور. پس چه جای شگفتی که از رهگذر تأثیر نظریه‌ی تجزیه‌ی تحلیلی بر دانشگاه‌های غرب و به ویژه ایالات متحده دیگر دانشگاه‌های کمتری به سمینارهای ادبی می‌روند و شمار افراد عادی علاقمند به نقد ادبی پیوسته کاهش می‌یابد.

برای نسل تریلینگ اما نقد ادبی تا حدودی با پرسمان‌های زندگی انسان ارتباط می‌یافت، زیرا او ادبیات را بهترین مجموعه‌ی ایده‌ها، افسانه‌ها، دیدگاه‌ها و رویاهایی می‌دانست که به جامعه کارایی و پویایی می‌بخشند. وی همچنین بر این نظر بود که ادبیات جمع‌بستگی از انگیزه‌ها، شکست‌ها و ناکامی‌ها به دست می‌دهد که می‌تواند روشنگر رفتار و کردار فردی انسان‌ها باشد. باور تریلینگ به توانایی ادبیات در تأثیرگذاری بر زندگی به حدی بود که در یکی از نوشتارهای کتاب «تخیل آزاد» (که خانم هیمیل فارب تیترا آن را عنوان کتاب خویش ساخته) این پرسش را مطرح می‌کند که آیا آموزش (مدرسی) ادبیات خود به تنهایی نوعی از فقیرتر کردن و بی‌معنا ساختن موضوع دانش و تحصیل نیست.

نقل قول زیر اندیشه‌ی تریلینگ را روشنی بیشتری می‌بخشد: «من از دانشجویانم خواستم که نگاهی به آثار انحطاط‌اندیش همچون آثار الیوت، یت، جویس و پروست بیاندازند. آنها چنین کردند و آن آثار را جالب و گیرا یافتند. به دیگر سخن نگاه آکادمیک (مدرسی) به ادبیات آن را سرد و بیروح می‌سازد و جنبه‌های تراژیک و تکان‌دهنده‌ی زندگی انسان که در این آثار پر انگاره (پر تصویر) بازتاب یافته‌اند را به دانشی مجرد و بریده از واقعیت فرو می‌کاهد. این شیوه همچنین ادبیات را از تأثیرگذاری بر خواننده و متحول ساختن وی محروم می‌کند». خانم هیمیل فارب با تأسف به این واقعیت اشاره می‌کند که چندی پس از آنکه تریلینگ درباره‌ی برخورد مدرسی با ادبیات و تبدیل آن به موضوع شناخت و مطالعه‌ی علمی و خطرات ناشی از این برخورد یعنی سلب توانایی از ادبیات و بی‌روح سازی آن هشدار داد، کسی همچون پاول دمان نقد ادبی را به کار گرفت تا در یک اقدام «روشنگرانه» از آدم‌سوزی‌های جمعی جنگ جهانی دوم برداشتی «تأویل‌گرایانه» به دست دهد، برداشتی که با نظرات مورخان تجدید نظرطلبی که سوزاندن ۶ میلیون یهودی در جنگ جهانی دوم را انکار می‌کنند چندان تفاوتی ندارد.

من بویژه اخیراً که استاد (موقت) دانشگاه واشنگتن شده‌ام چندین بار اثر لیونل تریلینگ درباره‌ی آموزه‌های ادبیات را باز خوانده‌ام. به باور من نیز فروگاستن یکسره‌ی آثار ادبی به آموزه‌های تربیتی و نمودها و تجلیاتی نمونه‌وار و غیرشخصی فریبنده و گمراه‌کننده است. بسیاری از آفرینش‌های ادبی آثاری هستند که از تجارب ژرف و دلهره‌آور نویسنده و از رهگذر پاسخگویی او به خلجان‌های عاطفی و تب و تاب‌های واقعی و

درونی خویش پدید آمده اند. چنین آثاری را نه از فراز سکوی خطابه‌ی کلاس‌های دانشگاه بلکه تنها بر خلوت خویش و بر مطالعه‌ای سرپا خفشار می‌توان بررسی و ارزش‌یابی نمود. سنجش‌های ارزیابی این آثار نیز تنها چگونگی تأثیر آنها بر زندگی شخصی و درونی خواننده تواند بود.

تا آنجا که به یاد دارم هیچکس از استادانم چنین درکی را به من القاء نکرده‌اند که گویا کتاب خوب باید از تجارب ژرف و پرتنوع انسانی عاری و برکنار باشد. «منتقدان» ادبی اما به چنین کاری موافق نشده‌اند. یکی از استادان من یعنی ادسون ویلسون (۱۱) که هم‌روزگار ترلینگ بود و تأثیرش بر من بی‌شبهات به تأثیر ترلینگ بر هیملفارب نیست این باور را به من بخشید که بدترین و بهترین تجارب و فراز و فرودهای زندگی انسان در کتاب‌ها ثبت شده‌اند و همین کتاب‌ها یاور ما در تمام زندگیند.

در سال‌های دانشجویی به رساله‌ی پرارزش ادسون ویلسون به نام «به سوی ایستگاه فنلاند» (۱۲) بر خوردم که اثری است درباره‌ی تکامل اندیشه‌های اجتماعی و ادبیات از زمان ویکو (۱۳) تا ورود لنین به سن پترزبورگ. ویلسون در این کتاب با سبکی روان و بی‌پیچ و تاب نویسندگی، تخیل و به تحریر کشیدن اندیشه‌های نفز را گونه‌ای سترگ از تلاش انسانی معرفی می‌کند و به آنها همچون امکانی برای کوبیدن مهر خویش بر سینه‌ی تاریخ می‌نگرد. او در هر فصلی از کتاب نشان می‌دهد که تحولات و دگرگونی‌های اجتماعی و یا سرنوشت‌های شخصی و غیر مهم به چه‌سان با جهان درک‌ناپذیر اندیشه‌های و تخیلات ادبی تنگ درهم تنیده‌اند.

ویلسون اما با چنین آثاری هیچگاه خود را در تیررس نقد ترلینگ درباره‌ی مدرسی کردن ادبیات قرار نمی‌دهد، زیرا او هیچگاه مایل به تدریس در دانشگاه نبود. در واقع آنچه که ویلسون می‌آموزد از حصارهای تنگ دانشگاه بسی فراتر می‌رود. او مقالات و نقدهای خود را در روزنامه‌ها و مجله‌ها به چاپ می‌سپرد (امری که شاید در نزدیکی منتقد باورمند به تأویل و بازآفرینی به خوار کردن مقام و جایگاه روشنفکر تعبیر شود) و بخشی از بهترین کتاب‌های او مجموعه‌ی مقالاتی هستند که وی درباره‌ی «طوهارهای بحرالمیت» (۱۴) نوشت و ابتدا در نشریه‌ی نیویورکر منتشر نمود. اما این واقعیت که ویلسون مقالات خویش را برای طیف وسیعی از انسان‌های عادی و غیرمتخصص می‌نوشت نه تنها از دقت و صراحت روشنگرانه‌ی او نمی‌کاست بلکه او را وامی‌داشت که پیوسته مسئولانه‌تر و درک‌پذیرتر بنویسد.

درک معینی از نقد ادبی بر آن است که تعهد و مسئولیت یک اثر و درک‌پذیری آن در پیوندی تنگناگ با یکدیگرند. برپایه‌ی این درک ادبیات هم بازتابگر و چپکیده‌ی رهیافت‌ها و تجارب انسانی است و هم خود به شکل گرفتن و پدید آیی این تجارب مشترک خوراک می‌گیرد و به همگان تعلق دارد. انسان به هنگام فرو افتادن در گرداب بی‌سامانی و هرج و مرج و در جستجوی بی‌وقفه‌ی خویش برای دستیابی به نظم و سامان می‌تواند به ادبیات روی آورد. این ادبیات در هنگامه‌ی شکست و ناکامی ما را به درنگ و ایستادگی رهنمون می‌شود و آن زمان که همه چیز عالی و باثبات به نظر می‌رسد ما را وامی‌دارد که در پیرامون خویش به دیده‌ی تردید بنگریم.

با این همه ممکن است منقذی بر آن باشد که

ادبیات تنها یک کارکرد دارد و آن هم چیزی جز گسترش واژگانی و غیرمضمونی رشته‌ی ویژه‌ای از دانش نیست و اشعار، رمان‌ها و تراژدی‌ها هم فقط آفریده می‌شوند تا بی‌نظمی معینی را در گستره‌ی زبان پدید آورند. چنین منقذی می‌تواند به روش یکی از پست مدرنیست‌ها، فارغ از هرگونه جرمه و مجازات خود را با ارزیابی هجو و بی‌معنا و فرمولبندی‌های مه‌آلود به عالم سکر و مستی برافکند.

زیرنویس‌ها:

۱- Mario Vargas Llosa نویسنده‌ی نامدار پرو ۵۸ سال دارد و آثار داستانی و مقالات ادبی‌اش به بسیاری از زبان‌های دنیا ترجمه شده‌اند. او دارای سبکی ویژه در داستان‌نویسی است و در آثارش به نقد و نفی واقعیت‌ها و نابهنجاری‌های سیاسی و اجتماعی آمریکای لاتین می‌پردازد. یوما ۳ سال پیش از سوی جبهه‌ای از نیروهای راست و میانه کاندیدای ریاست جمهوری پرو گردید، لیکن در انتخابات از دیگر رقیب راستگرای خود شکست خورد. او پس از این ماجرا رمانی نوشت و در آن به افشای نیرنگ‌ها و فریب‌کاری‌هایی که در آمریکای لاتین تحت عنوان «انتخابات آزاد» انجام می‌شود پرداخت. مقامات پرو این کتاب را توقیف کردند و به تبعید نویسنده‌اش حکم دادند. یوما اینک پناهنده‌ی اسپانیاست و در برخی از دانشگاه‌های جهان تدریس می‌کند. «خانه سبز»، «گفتگو در کاندرال»، «شهرسگان»، «پالومینو مولرو را که کشت؟» و «زندگی سروان پانتوفا» از جمله آثار معروف یوما به شمار می‌روند. برخی از این آثار همچون «گفتگو در کاندرال» و «شهرسگان» به فارسی نیز ترجمه شده‌اند. م.

Gertrude Himmelfarb-۲

On Looking Into the Abyss-۳

Structuralism-۴

Michel Foucault (۱۹۲۶-۱۹۸۴) متفکر و اندیشمند نامدار فرانسوی

۶- Deconstructivism/ «شالوده شکنی» و «دگرسازی» از دیگر معادل‌های رایج این واژه‌اند. م.

۷- Jacques Derrida (۱۹۲۰-) فیلسوف و نقاد ادبی معروف و معاصر فرانسه

۸- Paul de Man (برای آشنایی بیشتر با نظرات و آراء فوقو، دریدا و دمان در زبان فارسی می‌توان به فصل‌های هفت، دوازده و چهارده کتاب «ساختار و تأویل متن» اثر بابک احمدی / نشر مرکز مراجعه کرد. م.)

۹- Lioenel Trilling (۱۹۰۵-۱۹۷۵) نویسنده و نقد نویس مشهور آمریکا

Die Liberale Imagination-۱۰

۱۱- Edmond Wilson (۱۸۹۵-۱۹۷۲) نویسنده و منتقد نامدار آمریکا. برای آشنایی مختصر با آراء و آثار ویلسون در زبان فارسی می‌توان به مقاله‌ی «ادسون ویلسون، سرشناس‌ترین منتقد ادبی آمریکا» از صدف نقی‌زاده در کک ۳۲ و «جنبش نعادگرائی» نوشته‌ی ع. دستغیب در «آدینه» ۲۸ رجوع کرد. م.

To the Finland Station-۱۲

۱۳- Vico متفکر معروف قرن هفدهم ایتالیا و از بنیانگذاران فلسفه‌ی تاریخ

Dead Sea Scrolls-۱۴